



پای صحبت مائده ارشد راد، آموزگار جوان

از هر راه يك بار برويم!

اگرچه علاقه اولین گام در مسیر شغلی هر انسانی محسوب می‌شود، اما این علاقه نباید باعث محدود کردن ذهن فقط به همان حرفه شود. محدود کردن ذهن به یک مسیر تکراری، مانع بلوغ و رسیدن به کمال می‌شود. ذهن خلاق آموزگار به او کمک می‌کند ایده‌های ناب را در لحظه و با توجه به امکانات موجود عملی سازد. در این شماره از مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی به سراغ آموزگار جوان، مائده ارشد راد، رفتیم؛ معلمی که سال اول تدریسش را در پایه‌ی دوم ابتدایی در مدرسه‌ی دخترانه‌ی عدالت از منطقه‌ی ۱۵ تهران گذرانده است. او می‌گوید: «معلم ابتدایی نباید ذهن خود را فقط به معلمی محدود کند. او باید فعالیت‌های متنوعی در زمینه‌های گوناگون هم داشته باشد». با گفت‌وگوی این شماره از مجله همراه ما باشید.

کلیدواژه‌ها: آموزگار خلاق، حرفه‌ی معلمی

● **در دانشگاه احساس خلأ آموزشی می‌کردید؟**
در کنار استادان خوبی که داشتیم، استادانی هم بودند که بار علمی بالایی داشتند، ولی در انتقال مفاهیم قدرت خوبی نداشتند. من خودم در آموزش ریاضی احساس خلأ می‌کردم.

● **از اولین روز کارتان بگویید؟**
از روزهای قبل، برای رویارویی با بچه‌ها برنامه‌ریزی کرده بودم. به تعداد بچه‌ها کارت‌های تبریک کوچکی درست کردم که در آن‌ها ورودشان را به پایه‌ی دوم تبریک گفته بودم. وقتی وارد کلاس شدم، متوجه تعجب و خوش‌حالی آن‌ها در مورد اینکه معلمشان جوان است، شدم. کارت‌های تبریک را بین آن‌ها تقسیم کردم و شعری را که برایشان سروده بودم، با آهنگ خواندم. آن‌ها هم با خوش‌حالی با من خواندند و بعدها آن را حفظ کردند. خودم را معرفی کردم و از اینکه چطور معلم شدم، برایشان گفتم. سپس از آن‌ها خواستم خودشان را معرفی کنند تا با هم آشنا شویم.

● **تفاوت کارآموزی با کلاس واقعی چه بود؟**
خیلی تفاوت دارد:

اولین تفاوت این است که کلاس و دانش‌آموزان متعلق به من هستند و من در چگونگی اداره‌ی آن و انتخاب روش تدریس آزادم. احساس تعلق خاطر به دانش‌آموزانم دارم، چون قرار است یک سال با آن‌ها زندگی کنم. اما در کلاس‌های کارورزی دانش‌آموزان معلم خودشان را داشتند.

بین کلاس واقعی و کلاس‌های کارورزی تفاوت‌های عمده‌ی فرهنگی و امکانات آموزشی به چشم می‌خورد. در کلاس‌های کارورزی ما با کارکنان مدرسه ارتباطی نداشتیم، اما در کلاس واقعی با همه‌ی عوامل مدرسه ارتباط برقرار می‌کنیم.

● **چطور شد به آموزگاری روی آوردید؟**

آرزوی من در دوران کودکی معلمی بود. با اینکه در دوران ابتدایی معلمی نداشتم که تأثیر چندانی بر این علاقه نگذارد، اما باز هم آرزوی معلمی همراه من بود. در دوران دبیرستان طرحی داشتیم که دانش‌آموز منتخب معلم، می‌توانست یک روز به بچه‌ها درس بدهد. معلم‌های فیزیک و شیمی من را برای این طرح انتخاب کردند. تجربه‌ی بسیار خوبی بود، چون هم کلاسی‌هایم در قدرت انتقال مفاهیم تحسینم کردند. آن موقع دوست داشتم معلم ریاضی یا فیزیک شوم. اما در سال ۹۳، برای شرکت در کنکور، رشته‌ی دبیری ریاضی نبود و دبیری فیزیک هم دو نفر ظرفیت داشت که من آن را انتخاب نکردم و هشت انتخاب اولم را کارشناسی علوم تربیتی، گرایش آموزش ابتدایی، زدم که در انتخاب ششم قبول شدم.

● **برای آموزگار شدن چه مسیری را طی کردید؟**

بعد از قبولی در کنکور، وارد دانشگاه پردیس نسیمیه‌ی فرهنگیان، واقع در خیابان مرزداران تهران شدم. با وجود اینکه به ابتدایی علاقه‌ای نداشتم، اما وقتی وارد دانشگاه فرهنگیان شدم و به اهمیت این رشته پی بردم، به آن علاقه‌مند شدم. از طرف دیگر، متوجه شدم اینجا جایی است که من می‌توانم به‌عنوان معلم ابتدایی خلاقیت‌هایی را که دوست دارم به اجرا درآورم. در حال حاضر سال اول آموزگاری را پشت سر گذاشته‌ام.



کلاهی درست کرده‌ام و نام آن را «دختر دانا» گذاشته‌ام. بچه‌هایی که کتابی را خوانده‌اند و از آن خوششان آمده است، با بر سر گذاشتن این کلاه، ماجرای آن کتاب را برای بقیه تعریف می‌کنند.

● توصیه‌تان به معلم‌هایی که امسال وارد کلاس درس می‌شوند چیست؟

۱. اطلاعات خود را در زمینه‌های گوناگون بالا ببرند.
۲. در ارتباط با دانش‌آموزان، فقط به کتاب‌های روان‌شناسی دانشگاه بسنده نکنند و کتاب‌های متنوعی در این زمینه بخوانند.
۳. کتاب‌های درسی دوره‌ی ابتدایی را مثل کتاب‌های دانشگاه با خود داشته باشند.
۴. یادشان باشد مدیریت کلاس و راهکارهای اجرایی دیگر با تجربه به دست می‌آید، مگر اینکه از معلم‌های باتجربه کمک بخواهند.
۵. پرورش خلاقیت یعنی هر روز یک چیز جدید یاد بگیرند و ذهن خود را به معلمی محدود نکنند و در کنار معلمی فعالیت‌های دیگری هم داشته باشند و بر مهارت‌های یادگیری خود بیفزایند.
۶. زیاد مطالعه کنند.
۷. از نظرها و پیشنهادهای خود دانش‌آموزان در موارد گوناگون استفاده کنند.

● آیا الان احساس می‌کنید چیزهایی باید می‌آموختید که نیاموخته‌اید؟

همان‌طور که اشاره کردم، من در زمینه‌ی آموزش ریاضی در برخی مطالب مشکل داشتم که سعی می‌کردم با کمک کتاب‌های راهنمای معلم و مشورت با معلمان باتجربه‌ی مدرسه آن‌ها را حل کنم. در کتاب‌های دانشگاه، در مورد دانش‌آموزان بیش‌فعال و دچار اختلال بحث شده بود و فقط آن‌ها را معرفی کرده بودند، اما راهکاری برای برخورد با آن‌ها ن داده بودند. آنچه با تجربه به دست می‌آید، خیلی مهم‌تر است از مطالب نظری که در دانشگاه خوانده‌ایم. ممکن است معلمان جوان به دلیل کم‌تجربگی در این زمینه، مشکلات بیشتری برای چنین دانش‌آموزانی ایجاد کنند. برای مثال، من دانش‌آموزی داشتم که کمتر از سنش می‌فهمید. وقتی با مادرش صحبت کردم، متوجه شدم مادر نگرانی زیادی دارد و بچه را مدام سرزنش و تنبیه می‌کند.

● چشم‌اندازتان از حرفه‌ی آموزگاری چیست؟

به نظرم معلم نباید فقط خود را معلم بداند. او باید در زمینه‌های دیگر هم فعالیت کند. در دوران دانشگاه، در فعالیت‌های فرهنگی شرکت می‌کردم و دبیر کانون یاوران نماز و دبیر انجمن علمی - آموزشی ابتدایی بودم. از کودکی نوشتن و شعر گفتن را دوست داشتم و الان هم در مجله‌ی «شوق تغییر» مطلب می‌نویسم. از این علاقه در کلاس درس هم استفاده می‌کنم و روی موضوع داستان‌نویسی بچه‌ها خیلی کار می‌کنم. از کتابخانه‌ی کلاس کتابی را برایشان می‌خوانم و از آن‌ها می‌خواهم خلاصه‌ی آن را بنویسند. یا از دانش‌آموزی می‌خواهم کتاب داستانی را بخواند و بقیه‌ی بچه‌ها دوباره‌ی شخصیت‌های آن و نتیجه‌گیری از داستان صحبت کنند.



تجربه‌ی اول

دانش‌آموز بیش‌فعالی داشتم که در حین درس‌کاردستی درست می‌کرد، اوایل به شدت از این کارش عصبانی می‌شدم و از او می‌خواستم وسایلش را جمع کند و به درس گوش دهد، اما بعدها متوجه شدم در حین درست کردن کاردستی، به درس هم گوش می‌دهد. من نباید عصبانی می‌شدم، چون دیگر نمی‌توانستم با آرامش کلاس را مدیریت کنم.

تجربه‌ی دوم

دومین تجربه‌ی من در زمینه‌ی آموزش ریاضی در مبحث جمع فرآیندی بود که یک مرحله از آن را اضافه به بچه‌ها گفتم. فردای آن روز بچه‌هایی که با کمک اولیا تمرین‌ها را حل کرده بودند، به سراغ من آمدند که مادرمان اینجا را طور دیگری گفته است. آن موقع من تازه متوجه اشتباهم شدم. از آن موقع زمان زیادی طول کشید تا آن مرحله‌ی اضافه را از ذهن بچه‌ها پاک کنم که دیگر از آن استفاده نکنند.



تجربه‌ی سوم

برای تدریس درس هدیه‌های آسمان سراغ معلمان باتجربه‌ی مدرسه رفتم و جوایب آن شدم که آن‌ها چگونه این درس را تدریس می‌کنند، اما آن‌ها کار خاصی در این زمینه انجام نمی‌دادند. همین برایم انگیزه‌ای شد تا خودم به دنبال آن بروم و خلاقیتم را برای تدریس این درس به کار بگیرم. در نمایشگاه کتاب، به دنبال کتابی بودم که در زنگ هدیه‌های آسمان برای بچه‌ها بخوانم. در نهایت، کتاب ۱۰ جلدی «چه مهربان است خدا»، نوشته‌ی **مهتری ماهوتی** را خریدم و در زنگ هدیه‌های آسمان آن را برای بچه‌ها می‌خواندم. برایشان بسیار لذت‌بخش بود.

